



اخلاص و ایمانش زبانزد بود...

« شهید سعیدی و مبارزین سیاسی » در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی کرمانی

شیوه مبارزاتی منحصر به فرد شهید سعیدی و نحوه شهادت ایشان، هنوز از پس سال ها در پرده ابهام است و برای پژوهندگان تاریخ انقلاب، چاره ای جز این باقی نمی ماند که این اجزا را کنار هم قرار دهند تا از میان آنها به تصویری روشن تر از واقعیت ها دست یابند. حجت الاسلام والمسلمین حجتی کرمانی، مبارزات و نیز شهادت آیت الله سعیدی را از منظر دیگری به توصیف نشسته اند که در جای خود خواندنی است.

مقدار نوگرا بودند و مباحث جدیدی را مطرح می کردند، بین اینها و آقای سعیدی بحث هایی بوده که البته کم هم نبود و معمولاً روحانیون که به زندان می آمدند؛ این بحث ها پیش می آمد. از جمله با مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم محمد منتظری و امثالهم، چون زندانی ها پیوسته در کنار هم بودند، بحث های مختلفی را مطرح می کردند و از این نظر زندان بسیار مفید بود، برای خود من که بسیار مفید بود. انسان با دیدگاه های مختلف، با اخلاق های مختلف، درجه صمیمیت و اخلاص آنها آشنا می شد و آقای سعیدی از جمله افرادی بود که از جهت صداقت و اخلاص و صمیمیتش مورد توجه بود.

خاطره دیگر وقتی بود که من کرمان بودم و آنجا توسط یک مأمور سازمان امنیت، قتلی اتفاق افتاد. یک جوان قضایی که اخیراً فهمیدم در نشر اعلامیه های امام خمینی دست داشته، در جریان یک دعوی ظاهراً شخصی توسط یک مأمور سازمان امنیت به قتل رسید و ما فردای آن روز در جریان محکوم کردن این جریان، هم من و هم مرحوم اخوی، علی آقا، سخنرانی کردیم و بعد در تشییع جنازه آن مرحوم شرکت کردیم. بعد من مشروح ماجرا را طی چهار صفحه برای امام نوشتم و توسط یکی از طلبه ها برای ایشان فرستادم. در آن دوران بین ما و امام، رابطه مستمر وجود داشت. برای ایشان نامه می فرستادیم و جواب آن را می فرستادند. ایامی بود که جلسات سری در خانه روحانیون و علمای مبارز تشکیل می شد. آقای سعیدی به من گفتند که آقا نامه شما را آورده بودند و در آن جلسه خواندیم و از

سعیدی گاهی همراه می شدیم و منزل ایشان می رفتیم و با هم محشور بودیم. آقای سعیدی نسبتی هم با کرمانی ها دارند، چون داماد آقای طباطبائی بودند که اهل رفسنجان هستند و لذا کرمان و رفسنجان هم می آمدند و می رفتند. مورد دیگر زندان رفتن آقای سعیدی است. موقعی که ایشان زندان رفتند، من را هم سه چهار ماه بعد به همان زندان بردند. مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم دکتر سحابی و مرحوم فروهر، از مرحوم شهید سعیدی یاد می کردند و صحبت هایی که با ایشان داشتند. خلاصه سخن آنها این بود که آقای سعیدی در کسوت یک روحانی از روحانیت سنتی و راه و رسم امام و حتی در مواردی از بعضی از سنت های گذشته دفاع می کرده است. چون آقایان یک

یکی از مستشکلین درس امام، مرحوم شهید آیت الله سعیدی بودند که البته ایشان کم صحبت می کردند؛ ولی امام پاسخ ایشان را با یک لطف و محبت خاصی می دادند. این علاقه دو طرفه بود، یعنی هم آقای سعیدی علاقه شدیدی به امام داشت و هم امام، این شادگردشان را به شکل ویژه ای دوست می داشتند.

شروع آشنائی شما با شهید آیت الله سعیدی از کجا و کی بود؟

در سال های ۳۰ تا ۳۷ که من در قم مشغول تحصیل بودم، در سال دوم ورود به قم بود که درس خارج اصول امام خمینی در مسجد سلماسی قم رونق زیادی داشت و ما عمدتاً به درس اصول ایشان می رفتیم. البته امام سه چهار ماهی در مسجد نو که مسجد کوچکی در اول خیابان ارم بود، درس فقه می گفتند که پس از مدتی آن را تعطیل کردند. ما درس اصول ایشان را عصرها در مسجد سلماسی می رفتیم و با افراد زیادی در آن درس آشنا شدیم و با بعضی ها هم که از آشنائی بیشتر، رفیق صمیمی شدیم. از کسانی که یاد دارم که مستشکل درس بودند، در درجه اول آقای آیت الله سبحانی بودند که شاگرد برجسته امام بودند و تقریرات درس اصول امام در سه جلد به قلم آقای سبحانی چاپ شده است. از مستشکلین دیگر آیت الله خزعلی و مرحوم حاج آقا مصطفی، پسر امام و یکی هم مرحوم شهید آیت الله سعیدی بودند که البته ایشان کم صحبت می کردند؛ ولی امام پاسخ ایشان را با یک لطف و محبت خاصی می دادند و حتی یک مرتبه یادم می آید که با عبارتی که حاکی از عشق و علاقه خاص امام به آقای سعیدی بود، قریب به این مضمون که قربان جدت بروم که حاکی از محبت زیاد امام به ایشان بود، پاسخ سئوالش را دادند. حتی این لحن را من در مورد حاج آقا مصطفی هم ندیده بودم که به کار ببرند و این علاقه دو طرفه بود، یعنی هم آقای سعیدی علاقه شدیدی به امام داشت و هم امام، این شادگردشان را به شکل ویژه ای دوست می داشتند. ما و آقای



مرا شکنجه کنند، ولی یادم هست، دستگیری اول که ماه رمضان بود و منصور ترور شد، مرا نزد سرهنگ طاهری بردند که آدم بد قیافه و ترسناکی بود. او رفتار و لحن بسیار موهنی داشت. هنگامی که مقابل میز او ایستادم، از جا بلند شد و عمامه مرا توی سرم زد و گفت: «این را ببرید پیش شیخ جعفر!» منظورش آقای شجونی بود. این کمترین توهینی بود که به یک زندانی، آن هم روحانی می کردند، بنابراین هیچ بعید نمی دانم مرحوم سعیدی و همین طور مرحوم غفاری، زیر شکنجه از بین رفته باشند، چون تاب آوردن زیر شکنجه، بستگی به توان جسمی و پیری و جوانی زندانی داشت و آقای سعیدی، مرد لاغر ضعیف الجثه ای بود که من احتمال می دهم زیر شکنجه تاب نیاورده باشد، در حالی که مثلاً آقای هاشمی را، آن طور که نقل می کنند، چندین و چند بار شکنجه داده اند و ایشان چون جثه قوی و سالمی داشت - که ماشاءالله الان هم همین طور است - تاب آورد. اما آقای سعیدی و آقای غفاری که

خبثات ماموری که گزارش داده بوده یا خبثات کسانی که پرونده ایشان زیر دستشان بوده چنین پرونده ای تشکیل و منجر به شهادت ایشان شده است. احتمالاً موارد دیگری هم بوده که کسانی حرف هائی را در این سطح زده باشند، چون در مقابل حمله به رژیم و مخالفت با شاه، این مسئله ایرادی است به یکی از کارهای دولت و مسئله چندان مهمی نیست که کسی را به خاطرش بگیرند و شهید کنند. احتمالاً در این سطح، اعتراضاتی بوده، ولی خیلی منعکس نمی شده، من این احتمال را می دهم، وگرنه این اعتراضی نبود که به خاطرش کسی را به شهادت برسانند. یک احتمال دیگر این است که گاهی بین زندانی ها و مامورین اتفاقاتی می افتد که مربوط به پرونده نیست و مربوط به این نیست که این آدم، آدم خیلی خطرناکی است یا حرف خیلی مهمی زده یا توطئه ای علیه شاه کرده. جر و بحثی اتفاق می افتد و مامور و زندانی درگیر می شوند، طرف هم ضعیف است و از پا در می آید، وگرنه آقای سعیدی نه نظامی بود که بخواهد کودتا کند، نه عضو سازمان و جانی بود که مبارزات مسلحانه کند، نه حزب و دار و دسته ای راه انداخته بود که به شکل سازمانی و سیستماتیک با رژیم مبارزه کند، فقط گاهی خداوند بندگان خاصی را انتخاب می کند و با کمترین هزینه ای در عداد شهدا قرار می دهد و این هم به خاطر اخلاص و ایمان عمیق آنهاست، و الا اصل پرونده سنگین نبوده که منجر به شهادت ایشان شود. نهایتاً مدتی در زندان می ماند و باید قاعدتاً آزاد می شد، ولی پیشامد طوری بوده که منجر به شهادت ایشان شده، من احتمال این است، نمی دانم.

آیا خبر شهادت ایشان در زندان اثر جدی و قاطعی هم داشت؟ خیر، چون در آن دوران برای این چیزها زمینه ای نبود و ما دستمان بسته بود و اگر جلسه ای، اعلامیه ای، ختمی، تظاهراتی هم در بیرون صورت می گرفت، ما مطلع نمی شدیم. ■

پیرمردی بود، زیر شکنجه تاب نیاوردند، خود من فکر می کنم اگر شکنجه هائی را که به آقای هاشمی یا به اخوی ام دادند، به من داده بودند، احتمالاً تلف می شدم، بنابراین هیچ بعید نیست حادثه ای که منتهی به شهادت ایشان شده، شکنجه بوده باشد.

در سال ۴۹ که ایشان دستگیر می شود، به دلیل اعتراض ایشان به حضور سرمایه گذاران امریکائی و صهیونیستی بوده به جز ایشان، در میان کسانی که بیرون از زندان بودند، در اعتراض به این مسئله، حرکتی دیده نمی شود. به نظر شما علت این سکوت چیست؟ چرا دیگران سکوت کرده بودند؟ ما که در زندان بودیم و نمی دانیم چرا دیگران سکوت کرده بودند، ولی به هر حال آن سال ها، دوران شدت اختناق بود و اگر گاهی یکی یک کلمه ای می گفت که کوچک ترین برخوردی به دستگاه داشت، رژیم تاب نمی آورد. احتمالاً آقای سعیدی به خاطر موقعیتی که در تهران داشته و یا

گاهی خداوند بندگان خاصی را انتخاب می کند و با کمترین هزینه ای در عداد شهدا قرار می دهد و این هم به خاطر اخلاص و ایمان عمیق آنهاست، و الا اصل پرونده سنگین نبوده که منجر به شهادت ایشان شود. نهایتاً مدتی در زندان می ماند و باید قاعدتاً آزاد می شد، ولی پیشامد طوری بوده که منجر به شهادت ایشان شده است.

جریانات کرمان مطلع شدیم. مادر کرمان نیمه مخفی بودیم و آمدیم قم که جریان را برای دوستان نقل کنیم و امام اعلامیه ای در مورد این جریان دادند که من با آن به کرمان برگشتم. این جریان در جلد اول کتاب نهضت امام خمینی که آقای زیارتی نوشته، همراه با اعلامیه امام آمده است. نکته جالب برای من این بود که متن این نامه مورد توجه امام قرار گرفته بود و فضیلتی هم در جریان امر گرفتند. من این را از آقای سعیدی که خدا رحمتش کند شنیدم. آخرین خاطره ام گمانم مربوط به سال ۴۷ باشد که آقای نیکانم، برادر خانم شهید خلیل طهماسبی، همراه با من زندانی بود. یک بار از ملاقات که برگشت گفت که مامورین به در خانه آقای سعیدی رفته و شناسنامه او را خواسته اند، معلوم می شود برای آقای سعیدی اتفاقی افتاده است. ما خیلی نگران بودیم تا بعداً خبر شهادت ایشان در زندان پیچید و کل مادر بهت و تعجب فرورفتیم، مخصوصاً کسانی که با آقای سعیدی از قبل آشنا و رفیق بودند. همان روز یا روز قبلی یکی از بچه های زندانی ما، می خواست به دستشویی برود که همان جا سکنه کرد و از دنیا رفت. این دو حادثه در زندان، خیلی ما را منقلب کرد و ما یکی دو روز بعد جلسه ختم مفصلی را تشکیل دادیم و دعا و قرآن خواندیم و گمانم خودم درباره آقای سعیدی صحبت کردم. در آن جلسه همه زندانی ها شرکت کردند و جلسه پرشوری شد. شهید سعیدی بسیار خاکی، متواضع، مهربان و مردمدار بود. البته درباره این ویژگی ها، کسانی که در مسجد موسی بن جعفر (ع) بیشتر با ایشان محشور بوده اند، بهتر می توانند صحبت کنند. من در همین حد که ادای دینی به ایشان شده باشد، خاطراتی را که به یادمانده بود، نقل کردم.

آیت الله سعیدی غیر از درس امام، دیگر در دروس چه اساتیدی شرکت داشتند و سطح علمی ایشان در چه پایه ای بود؟

من یکی دو سال آخر درس آقای بروجردی را که می رفتم، ایشان هم می آمدند، از نظر پایه علمی هم همین که جزو مستشکلین درس امام بودند، نشان می دهد که در سطح خوبی بودند. من درست نمی دانم که آیا دقت نظر آقای سبحانی یا مرحوم حاج آقا مصطفی را داشت یا نه، چون این نکات را هم مباحثه ای های اشخاص متوجه می شوند. بدون مباحثه و از نزدیک گفتگوی علمی کردن، این چیزها معلوم نمی شود و من با ایشان مباحثه نداشتم.

از جریان آمدن ایشان از قم به تهران چگونه باخبر شدید؟ من در جریان نبودم، چون در آن زمان کرمان بودم. بعد از سال ۳۷ که پدرمان در کرمان مرحوم شد، به طور مداوم قم نبودم و در آمد و رفت بودم. حتی موقعی هم که اخوی بنده رفت و تهران ساکن شد، کرمان بودم و مطلع نشدم. پس از تبعید حضرت امام، رفتار رژیم با روحانیون زندانی سیاسی چگونه بود؟ آیا شکنجه می کردند؟

شکنجه که معمول بود و روحانی و غیر روحانی نمی شناخت و مزدوران رژیم فرقی بین این دو قشر نمی گذاشتند. برای نمونه اخوی خود من، مرحوم علی آقا که بعد از آزادی امام از زندان، قطعنامه را خواند، در خاطر آتش نوشته که سرهنگ مولائی، رئیس سازمان امنیت تهران وقتی که او را دستگیر کرد، از تنک و لگد زدن با چکمه و فحش و ناسزا، به او امان نمی داد، به طوری که تا مدت ها گوش ایشان چرک می کرد و خون می آمد، ترساندن و بی احترامی کردن بسیار رواج داشت. خود من در زندان، چندین بار با این گونه موارد روبرو شدم، البته من چون آخرین فردی بودم که از حزبمان دستگیر شدم و پرونده ها روشن شده بودند، نیازی نبود که